

# شعوبیه

## مخالفت شعوبیه بادین اسلام

### بقلم آقای میرزا جلال الدین خان همائی

مسلك شعوبی که تاریخچه آنرا ناجائی که مقتضی بود درفصول قبل نوشتیم از آغاز دعوت بادین اسلام مخالفت نداشتند ، بلکه تعلیمات ابتدائی این فرقه بر اساس تعلیمات اسلامی نهاده بود . فرقه شعوبیه در مرحله اول دعوت خود را با معارف اسلامی شروع کردند ، و در بدو امر مقصود آنها فقط این بود که میان جنس عرب و سایر ملل و اقوام عالم تفاوتی نیست و اگر فضیلت و شرافتی باشد تنها بواسطه تقوی و بندگی است . می گفتند که فر آن مجید می گوید « **ان اکرمکم عندالله اتقاکم** » و تعلیمات مذهبی می گوید « **لا فضل الا بالتقوی** » . پس جنس عرب را ذاتاً بر سایر ملل و اقوام مزیتی نیست .

با این عقیده که معروف به « مذهب تسویه » است غالب مسلمانان از خواص و عوام عرب و عجم همراه بودند . اما شعوبیه چون در این مقصود یعنی تسویه میان طوائف و قبائل عالم پیشرفت کردند قدمی بالاتر گذارده مدعی فضیلت عجم بر عرب گشتند . در این مرحله جمع می که از جنس عرب یا کاسه گرمتر از آتش بودند از دعوت ایرانیان سرزدند ولی متفکران و علما و دانشمندان هر ملت باز در این مرحله با ایرانیان همقدم بودند .

شعوبیه در این مقصود هم پیشرفتی بجای آوردند و در مرحله سوم قدم بالاتر گذارده با عرب و هر چه منتهی به عرب است حتی دین حنیف اسلام دشمن شدند و نه تنها با عرب که با اسلام هم مخالفت آغاز کردند و بجعل مثال و مطاعن در صدد تخریب اساس دین اسلام برآمدند .

در این مرحله عوام اشخاص که دیندار حقیقی بودند از دعوت شعوبیه سر باز زدند و نه فقط با عقیده آنها همداستان نشدند که بنای مخالفت و عداوت گذارندند و مسلك شعوبی را باب الحاد و زندقہ شمرند .

اینجاست که ( جاحظ ) در ( کتاب الحیوان ) می گوید عوام کسانی که در دین اسلام بشک و تردید افتاده یا از دین بر گشتند از تعلیمات شعوبیه منتهی بودند و در ابتدا با جنس عرب و بالاخره بادین اسلام که از میان قوم عرب ظاهر شده بود دشمن شدند .

راست است که شعوبیه در مرحله اخیر کمتر از طبقه علما و متدینان واقعی طرفدار داشتند اما در مرحله اول و دوم جمع کثیری از دانشمندان و علما و رجال بزرگ با آنها همعقیده و همراه بودند و اینکه ( ابن قتیبه ) می گوید طرفداران شعوبیه عموماً مردم غوغاء و رجاله و اراذل و اجامر بودند و بزرگان و اشراف حتی از جنس ایرانی کسی باین مسلك عقیده مند نبود ، سخنی ناصواب است . چه هوخواهان مسلك شعوبی بکدسته از مردم غوغاء و اواسط ناس بودند که همه جا داد و فریاد کرده رسماً باین عقیده تظاهر داشتند ، و بکدسته هم بزرگان و اعیان و رجال بودند که هر چند تظاهر و تجاسر نداشتند ، اما در باطن کار می کردند و افکار و تدبیرهای آنان بیش از هر چیز مؤثر بود . زمامداران و وزراء ایرانی عهد عباسی غالباً در باطن شعوبی بودند و بوسیله مال و قدرت این عقیده را تقویت میکردند .

(اعلان شعوبی) کتابی درمطالب عرب تالیف کرد (ظاهر بن حسین) وی را سی هزار درهم (یا دینار) جایزه داد. این نوع تشویق خود بزرگترین علامت تایید و موافقت با مذهب شعوبیه بود که از هر تدبیری بیشتر مؤثر میافتاد.

اما مسلمانان حقیقی از بدو دعوت شعوبیه بیعبارت هیچ زمان با مخالفت اسلام همصدا نبودند، و هر چند جنس عرب را بدمی شمردند هرگز قدم در دایره ضدیت با اصل دین نمی گذاردند.

علامه شهیر (ابن خلدون) مساوی و مطاعن عرب را برمی شمارد و این جنس را از هر جهت غارتگر و مخالف آبادانی و تمدن و علم و هنرمی خواند، و لیکن هیچگاه بر اصل دین اعتراض نمی کند و با نهایت آزادی فکر که این نایفه فضل و دانش دارد هرگز بضدیت و مخالفت با اسلام لب نمی کشاید و همه جا اصل دین را محترم می شناسد.

## تعلیمات شعوبیه و شیعه و معتزله و خوارج

بعضی نوشته اند که مذهب تشیع پناهاگاه و آشیانه شعوبیه بود یعنی در زیر پرده تشیع با عرب دشمنی و مبارزه میکردند.

این مننی تا اینجا صحیح است که بعضی شعوبیه محض اینکه خود را داخل دین اسلام معرفی کنند و از نسبت کفر و زندقه مصون بمانند گاهی خود را بشیعه می جسابانیدند و ادعای تشیع میکردند ولی باطنا با اصل دین اسلام و شیعه و سنی هر دو مخالف بودند.

عات اینکه شعوبیه گاهی خود را بشیعه می بستند این بود که فرق شیعه غالباً عرب را مخصوصاً از جهت رفتار زشتی که با آل علی علیه السلام در واقعه کربلا کرد، دشمن می داشتند، و چون شعوبی در این جهت هرگز شعی بود خود را بمذهب تشیم می بست اما اینکه شیعه مطلقاً با نذر عرب دشمن باشد، چنین نبود. و اگر دشمنی داشت از نظر دینی و مسالکی آن هم با بعض عرب و نسبت بیاره ای از اعمال و افعال آنها بود.

این موضوع خود مبحث مهمی است که جدا گانه مفصلاً باید از آن گفتگو کرد و با این مختصر نمی توان حق مقام را داد نمود. عجلاله به همین اندازه قناعت کرده می گذریم.

اما (معتزله و شعوبیه) - مسعودی می گوید که جماعتی از متکلمین از آن جمله: ضرار بن عمرو، تمامه بن اشرس و عمرو بن عثمان جاحظ معتقد بودند که جنس نبطی بهتر از عرب است.

این هر سه تن که مسعودی می شمارد از بزرگان معتزله اند، اما اینکه معتزله عموماً معتقد به فضیلت عرب نبودند و اقوام دیگر را بر آنها مزیت می دادند، چنین مطلبی بصراحت از روی گفته مسعودی بر نمی آید. زیرا دعوی اشخاص فوق و سایر هم سلکان آنها این بود که (نبطی) را بر (قرشی) باید در امر خلافت مقدم داشت تا عزل و نصب خلیفه آسان باشد، و شاید مقصود آنها این بوده است که مردمان فرعی را بخلافت بر دارند تا بسهولت دست بدانها برسد نه عربها را که عصبیت قومی دارند و چون بخلافت رسیدند عزل آنها در اثر حمایت اقوام و قبائل دشوار می گردد.

بهر حال معتزله را نمی توان عموماً داخل فرقه شعوبیه شمرد هر چند بعض معتزلی ها شعوبی هم بودند اما (خوارج) معتقد بودند که در خلافت (قرشی) بودن بلکه عربیت هم شرط نیست و هر کس از هر طایفه و قبیله را توان بخلافت برگرفت.

این عقیده در خوارج نه از جهت شعوبی بودن و از نظر تحقیر جنس عرب بود، چه غالب خوارج خود از نژاد عرب بودند و عصیبت عربی داشتند. بلکه این فکر در نتیجه مخالفت معاویه با علی و در آنها پیدا شده بود و معتقد شده بودند که باید خلافت را منحصر بنژاده قرشی و جنس عرب نکرد تا تعصبات قومی و محلی از میان برداشته شود!

این نکته دانستنی است که معتزله و خوارج اگر چه از نظر فرقه بندی و تحزب عرب باشعوبیه جدا بودند، ولیکن در تمام این فرق دست شعوبیه کاملاً کار میکرد و عقیده ضد عرب که در این فرق و سایر فرق اسلامی وجود گرفت غالباً در اثر تبلیغات شعوبیه بود و بعلاوه بعض شعوبیه خود داخل فرق خوارج و معتزله و شیعیه و سنی و غیره بودند و در هر فرقه ای که داخل می شدند انجام مختلف مشغول تبلیغات و نشر دعوت می گشتند، و از این رهگذر شعوبیه در تمام فرق و نحل و بالجمله تمام مظاهر اسلامی از خود آثار نمایان باقی گذارده اند. در این موضوع بعد هم سخنی خواهیم گفت.

## بد گوئی شعوبیه از خطابه و اسلحه عرب

عربها بخطابه و بلاغت و گاه بجنک و شجاعت خود می بالیدند، شعوبیه معتقد بودند که خطیب ترین مامل و بایعترین اقوام عالم ایرانیان هستند و برای اثبات دعوی خویش بیعض کتب و مسطورات ادبی و تاریخی که از قدیم در دست داشتند متوسل می شدند و می گفتند هر کس که بعقل و علم و ادب نیازمند باشد و دنبال الفاظ خوب و معانی بلند میگردد باید بکتب تاریخ و (سیر الملوک) ایرانیان مراجعه کند.

در مقابل ادعای عرب میگفتند که خطابه منحصر بقوم عرب نیست بلکه زنگی های نیز باهمه غیاوت و کند فهمی که دارند اهل خطابه اند و خطب طولانی ایراد میکنند.

عرب را با قوم زنگی در خطابه باید مقایسه کرد نه با ایرانیان که خطیب ترین ملل عالمند. رسم عرب بود که در مواقع ایراد خطابه چیزی را از قبیل عصا و تازیانه و چماق بدست میگرفتند، دست و سر را زیاد حرکت میدادند، و غالباً با چوب و چماق و تازیانه و کمان که بدست داشتند اشاره میکردند، و گاه بکمان تکیه می نمودند، و غالباً خطیب جامه ای مخصوص بر تن راست میکرد. بالجمله عربها خطابه را باداد و فریاد و حرکت دست و عصا ایراد مینمودند.

شعوبیه عربها را سخربه و استهزا میکردند و مثلاً میگفتند: میان خطابه و کمان و عصا چه نسبت و در جنبانیدن سر و دست و آوردن چوب و چماق و داد و فریاد کشیدن برای خطیب و مستمعی چه فایده است! می گفتند این حرکات بیشتر کار اشتراک آنها و گاو چرانهاست که در وقت کارهی هی و هیهای میکنند! می گفتند اینگونه حرکات یادگار عهد اشتراک ایرانی است که در عرب باقی مانده و گرنه هیاهو و درشت کردن صدا ربطی بخطابه و بلاغت ندارد! شعوبیه بهربها می گفتند: شمارا دانش و فکر و بلاغت کجاست؟ مردم بادیه نشین اشتراک را با دانش و بلاغت چکار!

انصاف را بعص آداب خطابه عرب از قبیل چوب و چماق کشیدن و هیاهوی خشن و بدون مورد نامطبوع و شاید از آثار بادیه نشینی و بیابان گردی بوده است. اما بعص آداب مانند بلند کردن صدا با تداوم و مورد و همچنین جامه مخصوص و مناسب پوشیدن در موقع خطابه هرگز قابل نکوهش نیست بلکه قسمت اخیر در مورد خود خوارج و خوارجیت است.

چونکه ایرانیها عصا بدست گرفتن عرب را در وقت ایراد خطابه انتقاد میکردند، جاحظ در کتاب «البيان والتبيين» باب خاص (کتاب العصا) را نوشته و از این فصل مقصودش رد عقیده ایرانیان بوده است، و همو میان بلاغت ایرانی و رومی با عرب مقایسه‌ای کرده و میگوید بلاغت ایرانیها و رومیها از روی فکر و اندیشه ولی بلاغت عرب از روی بداهت و سرعت خاطر است.

شعوبیه از اسلحه و نظام عسکری عرب هم انتقاد میکردند و آنها را بآلات حرب و قوانین جنگی که داشتند استهزا می نمودند و نظام سیاهی ایران و آلات جنگ و اسلحه منظم ایرانیان را با سیاه درهم و برهم عرب مقایسه میکردند و خنده می زدند، می گفتند عرب عراده و منجیق نمی شناخت و میمنه و میسر و قلب و جناح نمی دانست و بقوانین سیاهی آشنا نبود، اینها همه را از برکت وجود ایرانیان بدست آورد!

اسفا! چرا با اینهمه عرب برسپاه ایران فیروز آمد و لشکر انبوه بی پایان ایرانیان را درهم شکست! دروغ آن سر و تاج و اورنگ و تخت  
دریغ آن بزرگی و آن فر و بخت  
دگر گونه شد چرخ گردون بچهر  
از آزادگان یاک ببرد مهر  
گذشته از خطابه و جنگ در سایر رسوم و آداب عرب نیز شعوبیه قدح وطن داشتند، و بیان این مطاعن یکی از طرق دعوت شعوبیه بدشمنی با جنس عرب بود.

### بازگشت نهضت ادبی شعوبیه

چنانکه مکرر گفته ایم شعوبیه باشکال و طرق گوناگون بر ضد عرب قیام کردند و دعوت ضد عرب بچند رنگ نمودار گردید.

بیش از همه چیز دعوت شعوبیه بصورت (ادبی) درآمد و همچنانکه عرب بشعر و ادب و حفظ انساب فخر میکرد، ایرانیان هم شروع بساختن شعر عربی کردند و فخر بانساب ایرانی در اشعار آغاز شد. نخستین کسی که این صدارا بلند کرد «اسماعیل بن بسار» بود سپس بصورت (مذهبی) درآمد و شعوبیه بنام حمایت از اصل دین و برقرار ساختن قانون مساوات اسلام در بردن سیادت عرب کوشش کردند.

یکبار هم بشکل انقلاب (سیاسی) درآمد و ابومسلم اصفهانی قیام کرد، و بعض دیگر در اطراف و اکناف ممالک اسلامی بر حکومت عرب بشوریدند و همین انقلابات دامن کشید تا وقتی که در بعض نواحی سلطنت های مستقل یا نیمه مستقل تشکیل شد. بعد از آنکه دعوت شعوبیه مرحله ادبی و مذهبی و سیاسی خود را گذرانید مجدداً بصورت (ادبی) بازگشت نمود. این مرتبه بالحنی صریح تر و تندتر ایرانیان شروع بمقاومت بر عرب و عداوت با تازاد تازی نمودند. در این نهضت (بشار بن برد) بیشقدم بود، و پس از وی شماری دیگر شعوبیه نیز دست بکار زدند و کم کم اشعار فراوان درمطالب عرب و مفاخر عجم سروده شد که یارهای از آنها اکنون هم دردسترس ماست.

از این مرحله هم گذشت و تدریجاً کار بتالیف و تصنیف کتب و رسائل کشید و شعوبیه کتابها در مفاخر عجم و مساوی عرب نوشتند و طرفداران عرب نیز در رد شعوبیه کتابها پرداختند.

شعوبیه دست باخبار و احادیث و تواریخ نیز بردند و آنچه راجع بمطاعن عرب و محاسن عجم بود بیرون آورده منتشر ساختند، و علاوه همانطور که عربها احادیث و اخبار در فضیلت خود ساختند بودند، شعوبیه نیز چیزها ساخته در کتب تاریخ و حدیث داخل کردند.

این مناظرات و مجادلات باعث ایجاد يك نهضت مهم علمی و ادبی و فکری در فرق اسلامی گردید ، و چنانکه خاصیت این نوع کشمکش هاست قریب و اذهان بجوش و خروش افتاد . اما يك نتیجه عجیب پیدا کرد که هنوز فکر محقق عمیق را بحیرت میاندازد ، و آن عبارت است از سلب اطمینان بقسمت مهمی از آثار تاریخی و ادبی و دینی که بهیچوجه از سر آنها نتوان گذشت . اما اینکه راه تحقیق چیست و چگونه باید رفع تردید و حیرت کرد موضوعی است جداگانه که شاید بعد از این در آن گفتگو کنیم و چیزی بنویسیم .

## ابوعبیده و اصمعی

در اوائل قرن سوم هجری در حوزة اسلام سه نفر از نوابغ دانش و ادب و ائمه شعر و لغت پیدا شدند که منبع اطلاعات و سرچشمه روایات ادبی و تاریخی آن عصر بشمار می رفتند و غالب اسناد و روایات شعری و لغوی بدانها منتهی می شد . این سه تن بنوشته (المزهر) عبارت بودند از ابوعبیده ۱ اصمعی ۲ ، ابوزید انصاری ۳ . اما ابوزید انصاری مردی در علم نحو و اشتقاق متبحر و در حفظ غرائب و نوادر لغت مشهور بود و بیشتر بکار خود می پرداخت و کمتر در معرکه گیر و دار شعوبی و عربی داخل میشد . ولی ابوعبیده و اصمعی با یکدیگر سخت مخالفت مسلکی داشتند و در شهرت و ریاست علمی نیز همدچشمی و رقابت میکردند .

ابوعبیده زر کترین نمونه شعوبی و اصمعی در حد خود بالاترین مظهر حزب عربی بود .

اغلب نزدیک تمام هوشیاران آن عصر ابوعبیده را در دانش و تبحر و معرفت و احاطه  
۱ - ابوعبیده معمر بن مننی از موالی فارسی نژاد و از اعظام ادبا و مورخین قرن دوم و اوائل قرن سوم هجری بود - در بصره مزیست و فضل بن ربیع وی را از بصره بیفداد خواست ، و از آن تاریخ که بیفداد آمد روز بروز بر شهرت و احترامش افزوده شد ، ابوعبیده از بزرگان شعوبیه بود و در مقابل عرب کتابها پرداخت .

وی از رقبا بزرگ اصمعی بود و در مجلس هرون الرشید در حضور خلیفه و بزرگان زمان با اصمعی مناظرات و مجادله های ادبی و تاریخی میکرد . تولدش در حدود سال ۱۱۰ و وفاتش در سال ۲۰۹ هجری اتفاق افتاد . جماعتی از علما و ادبا شاگردان ابوعبیده بودند از جمله : ابوعبید قاسم بن سلام ، ابوعثمان مازنی ، ابو حاتم سجستانی .

اغلب آنچه راجع باخبار و روایات عرب تا کنون مورخین نقل کرده و می کنند منتهی باین عیبده می باشد .

۲ - عبدالملک بن قریب مشهور به (اصمعی) از ائمه شعر و لغت و بزرگان روایت عرب بود - اصلا اهل بصره بود و همانجا می زیست و در زمان هرون بیفداد آمد و در سال ۲۱۴ وفات یافت - اصمعی برخلاف ابی عبیده بنهابت تعصب عربی داشت و این دو نفر در مسلک بی اندازه با یکدیگر مخالف بودند ، و بر ضد یکدیگر مجادله ها و مناظره ها داشتند .

۳ - ابوزید سعید بن اوس انصاری هم از مردم بصره بود و در لغت و ادب مخصوصا نوادر و غرائب تجزیه کامل داشت - ابوزید در عهد مهدی بیفداد آمد و در سال ۲۱۵ وفات یافت .

بفنون عام و آداب آن عصر و تسلط در تاریخ و قصص و روایات بر اصمعی مقدم و بالاتر میسر شدند - چیزیکه بود اصمعی حافظه‌ای قوی و بیانی شیرین و لهجای خوش داشت ، بهکس ابی‌عبیده که چندان شیرین بیان و خوش تقریر نبود ، از اینجهت معروف بود که هر کس در حضور اصمعی می‌نشند ، بشک در بازار درو گوهر می‌بیند و هر که محضر ابوعبیده را درمی‌یابد درو گوهر در بازار پشک برمی‌چیند ! دانشمندان آن عصر میان ابوعبیده و معاصرانش مقایسه میکردند و میگفتند که ابوعبیده عالم‌تر و جامع‌تر و اصمعی خوش بیان‌تر و قوی‌الحافظه‌تر و ابوزید در روایات متین‌تر و موقر‌تر است و همین نتیجه را بعض ادبا و نقادان دوره‌های بعد تا عصر حاضر گرفته و گفته‌اند که ابوعبیده اجماع و اصمعی احفظ و ابوزید اوتق بوده است .

نتیجه فوق از این رهگذر گرفته شده است که ابوعبیده اصلا ایرانی و از یهودان فارسی بود که داخل نحلّه اسلام شد ، و از این جهت از تمدن ایرانی و اسلام بخوبی آگاهی و از تمدن یهود نیز اطلاع شایان داشت و در فنون ادب و تاریخ مدتها رنج برده احاطه فراوانی بدست آورده بود و هر چه میگفت از روی تحقیق و غور رسی کامل میگفت ، و از اینرو مردم بیشتر در نقل روایات ادبی و تاریخی و آداب و رسوم گذشتهگان اعتماد با اقوال و اسناد وی داشتند .

اما اطلاعات اصمعی بیشتر راجع بادب عرب و تاریخ اسلامی بود و از تمدن ملل قدیمه چنانکه درخور باشد آگاهی نداشت ، و از اینجهت کمیت اولنگ میماند - اما نخص اودرفن خویش و شیرینی بیان و تقریرش تا حدی عیب پوشی میکرد تا آنجا که وی را با ابوعبیده مقایسه میکردند .

مطالعه و غوررسی در تمدن ملل قدیمه مخصوصا ایرانیان این عقیدت را در ابوعبیده ایجاد کرده بود که نه تنها عرب بر سایر اقوام فضیلت ندارد که ذاتا از همه ملل و طوایف بشر پست‌تر و فرومایه‌تر است ، هر کجا از مطالب عرب چیزی می‌جست منتشر می‌ساخت و گاه هم شاخ و برگها از خود می‌افزود و در بعض مواقع آیات قرآنی را مطابق آراء و عقاید خویش تفسیر میکرد و از اینجهت نسبت به بعض اقوال و روایات اصمعی انتقاد می‌کرد و گفته‌های او را می‌خواست از سندیت ببندازد ، و لیکن نفوذ مسلم عامی ابوعبیده مجالی برای پیشرفت سخنان اصمعی نمیداد .

اما اصمعی گاهی روایات و اخبار از خود می‌ساخت و برای فضیلت عرب دلیل می‌آورد - و در روایات ادبی و لغوی نیز احیانا چیزها از خود جعل می‌کرد که بعضی حکا یا تش در کتب ادب مسطور است .

نگارنده در بعض کتب ادبی خوانده است که بعض هوشمندان زمان بجمال و اختلاق اصمعی بی برده بودند و پیش خود لغاتی از قبیل بعض الفاظ نامانوسی که از تقطیع عروضی ابیات بدست می‌آید می‌ساختند و آزمایش را از اصمعی می‌رسیدند ، اصمعی فوراً بک معنی می‌ساخت و بیتی جعل میکرد که شاهد استعمال آن لغت بدان معنی باشد باینکه از اصل موضوع و محمول بود !

اما ابوزید انصاری چون در میدان تعصب چندان داخل نبود و نظر رقابت و همچشمی فراوان هم نداشت کمتر گرد جعل و اختلاق لغت و روایت میگردد و از اینجهت ویرا بیشتر مورد وثوق و اعتماد قرار داده‌اند !

بالجمله در عهد ابوعبیده و اصمعی بازار شعوبه و حزب عربی رواجی خاص یافت - هر کدام

از آنها یکدسته بیروان و اتباع مخصوصی داشتند ، کسانی که تعصب عربی میورزیدند دوراصمعی و شعوبیه کرد ابوعبیده جمع میشدند .

ایرانیان چون میخواستند افکار ابوعبیده و عقاید شعوبیه را رواج بدهند بهر وسیله که میتوانستند در ترویج او و تحقیر اصمعی میکوشیدند .

اسحق بن ابراهیم موصلی که اصلاً فارسی نژاد بود در حضور فضل بن ربیع می گفت:

عليك ابا عبیده فاصطنعه فان العلم عند ابي عبیده  
و قدمه و آثره عليه ودع عنك القرید بن القریده

یعنی علم و دانش تنها پیش ابوعبیده است ، اگر دانش و فضل میخواهی و برابر گزین و بترک اصمعی بگویی . - مقصودش از (قرید بن القریده) اصمعی است .

اغائی می نویسد که اسحق موصلی نزد هرون الرشید و فضل بن ربیع از اصمعی بدگویی می کرد و او را بیخ و پستی و ناسپاسی می نکوهید ، و برعکس ابوعبیده را برستی و درستی و فضل و دانش و سماحت طبع ستایش میکرد ، و چندان گفت که اصمعی را از چشم اعتبار و احترام انداخت و دنبال ابوعبیده فرستادند تا او را از بصره بیغداد آوردند .

ابونواس که از بزرگان شعرای ایرانی نژاد بود همه جا ابوعبیده را بر اصمعی مقدم میشمرد و در مقایسه میان آنها می گفت که ابوعبیده عالم باخبر اولین و آخرین است ، ولی اصمعی عندلیب خوش نغمه ایست که مردم را بنغمات دلکش محظوظ میسازد و شاید این مقصود را داشت که اصمعی را باید در جزو خوانندگان خوش لهجه محسوب کرد نه در طبقه اهل علم و دانش !

ابوعبیده مفاخر ایرانیان را شمار می کرد و اصمعی در مقابل ایرانیان را تحقیر میکرد و در مذمت برامکه شعر میساخت :

اذا ذکر الشرك فی مجلس اضاعت وجوه بنی برمک  
و ان تلیت عندهم آیه انوابا لاحادیث عن مزدك ۱

یعنی هر جا از کافری و شرك سخن بمیان آید ، رخساره برمکیان روشن و تابان می گردد ، و اگر نزد آنها آیتی از قرآن بخوانند آنان احادیث مزدک (یا مروک) می آورند ! اصمعی و بیروان و همداستانان او بانواع گوناگون برای نابود ساختن آل برمک و وزرا و زمامداران دیگر ایرانی نژاد که طبعاً ایرانی دوست و طرفدار ایرانیان بودند میکوشیدند و بمقصود هم رسیدند اما وقتی که ایرانیان سیادت عرب را از بین برده بودند !

مجملاً ابوعبیده از پیشوایان بزرگ علمی و ادبی شعوبیه در اوائل قرن سوم هجری بود و کتابها در مطاعن و مثالب عرب و مفاخر ایرانیان تألیف کرد .